

Public Law Perspective and Theoretical Foundations of the Formal Recognition of Religion in Iran: A Fundamental Change in Iranian Religious Thought

Hossein Rezaei^{1*} , Zahra Ahmadi² , Mohammad Rasoul Ahangaran³ 

1. Master's degree in Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law; Member of the Tehran Judiciary Lawyers Center. (Corresponding Author).

Email: hosein.rezaei.ir@gmail.com

2. Master's degree in Public Law, Shahid Beheshti University, Tehran; Associate Lawyer, Central Bar Association. Email: ahmadii.zahra.ir@gmail.com

3. Full Professor and Faculty Member of the Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, University of Tehran; Registered Lawyer of the Judiciary Lawyers Center. Email: ahangaran@ut.ac.ir

Abstract

The first significant transformation in Iranian religious thought occurred with the entry of Islam into Iran. Subsequently, the rise of the Safavid dynasty for the second time completely reshaped the Islamic framework of Iranian society. This change laid the groundwork for establishing a model of the integration of religion and state in Iran. During the Safavid period, the Shah and the government were officially brought under the dominance of Shia Islam. This experience was novel both for the Safavid state and for the Shia religion, as neither the history of Iranian governments had previously formally recognized a religion, nor was Shia Islam previously established as the official religion of a state or nation. This research employs a descriptive-analytical method to discuss and examine these issues. In this context, we aim to answer several fundamental questions: What were the causes and factors that led to the formal recognition of Shia Islam during the Safavid era? Was the existence of a parallel power to the monarchs considered a threat? How did the official recognition of Shia Islam influence the distribution of power among religious scholars? What motivated Shia scholars to pursue political authority? And ultimately, what impact did this first experience of integrating religion and state have on the theory of government?

Keywords: Cultural Rights, Official Recognition of Shi'ism, State Theory, Political Power, Totalitarianism, Theocratic Government.

نگرش حقوق عمومی و نظریه دولت پیرامون مبدأ رسمیت مذهب در ایران

حسین رضائی^{۱*} ID، زهرا احمدی^۲ ID، دکتر محمد رسول آهنگران^۳ ID

۱. عضو مرکز وکلای قوه قضائیه و دانش آموخته کارشناسی ارشد، فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور،

قم، ایران. (نویسنده مسئول). رایانامه: hosein.rezaei.ir@gmail.com

۲. وکیل پایه یک کانون وکلای دادگستری مرکز و دانش آموخته کارشناسی ارشد، حقوق عمومی، دانشگاه شهید

بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: ahmadii.zahra.ir@gmail.com

۳. استاد تمام، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده فقه و حقوق، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

رایانامه: ahangaran@ut.ac.ir

چکیده

تحول اساسی در اندیشه دینی ایرانی نخستین بار، با ورود اسلام به ایران روی داد. در ادامه روی کار آمدن صفویه برای دومین بار، شاکله دینی جامعه ایران را به کلی دگرگون کرد. این تغییر مقدمه‌ای جهت استقرار الگوی ادغام دین و دولت در ایران بود. در صفویه پادشاه خود و دولت را به صورت رسمی تحت سیطره مذهب تشیع قرار داد. این تجربه هم برای دولت صفوی و هم برای مذهب تشیع، رخدادی بدیع بود، چراکه نه تاریخ دولت‌ها در ایران سابقه رسمیت‌بخشی به یک دین یا مذهب را داشتند و نه تشیع تا آن لحظه در جایگاه مذهب رسمی یک دولت یا کشور قرار داشته است. در این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی به بحث و بررسی خواهیم پرداخت. در این مسیر به چند پرسش اساسی به شرح ذیل پاسخ می‌دهیم. علل و عوامل رسمیت یافتن مذهب تشیع در عصر صفویه چه بود؟ آیا وجود یک قدرت موازی برای قدرت پادشاه خطرناک نبود؟ با اعلام رسمیت مذهب تشیع، چگونه منابع قدرت در اختیار علما قرار گرفت؟ انگیزه علمای شیعه در دست‌یابی به قدرت چه بود؟ و در نهایت اینکه، نخستین تجربه از استقرار الگوی ادغام دین و دولت در ایران، چه آثاری بر نظریه دولت داشت؟

واژگان کلیدی: حقوق فرهنگی، رسمیت مذهب تشیع، نظریه دولت، قدرت سیاسی، تمامیت‌خواهی، حکومت دینی.

ارجاع به مقاله: رضائی، حسین، احمدی، زهرا، و آهنگران، محمد رسول. (۱۴۰۵). نگرش حقوق عمومی و نظریه دولت پیرامون مبدأ رسمیت مذهب در ایران. مطالعات فقه و حقوق فرهنگی، ۳(۱)، ۱۰۲-۱۲۲.

Doi: 10.22034/cjls.2026.2087582.1093

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۰۷ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۲۱

ناشر: دانشگاه حضرت معصومه (س)

© نگارندگان، حق تکثیر و امتیاز کامل انتشار مقاله خود را حفظ می‌کنند.



مقدمه

پیوندهای دینی ایرانیان سابقه‌ای به قدمت تاریخ ایران باستان دارد. به نظر می‌رسد علل موجه این پیوند را می‌توان در چند مورد خلاصه کرد؛ تلاش پادشاهان به عنوان زعمای سیاسی جامعه، جهت مشروعیت بخشی به قدرت مطلقه خود، کسب مقبولیت از جانب مردم به وسیله ادعای انتصاب الهی، دستیابی به بالاترین سطح از فرمانبری از سوی مردم و تثبیت اقتدارگرایی و یکپارچگی سیاسی و اجتماعی؛ بنابراین می‌توان مدعی شد، وجود علاقه‌های دینی در تاریخ ایرانیان لزوماً ناشی از اعتقادات درونی مذهبی نبوده و بیشتر ناشی از انواع آداب اجتماعی در حیات تاریخی مردم ایران بوده است؛ بنابراین زمانی که از وجود پیوندهای دینی در ایران باستان سخن به میان می‌آید، باید توجه داشت که جایگاه دین در ایران قبل از اسلام، بیشتر به عنوان یک ضرورت اجتماعی مطرح بوده و ورود اسلام به ایران، به واسطه‌ی مبانی متفاوت اسلام، نسبت به سایر ادیان ایرانی، مرحله‌ای جدید از جایگاه دین نزد ایرانیان را رقم زده است.

نقش دین در جامعه ایرانی عموماً جنبه‌ی اجتماعی داشت، از طرفی پیوند با دین، عامل موجه‌ی مطلق‌گرایی و مشروعیت بخشی به قدرت شخص پادشاه بود. از سوی دیگر جایگاه دین و نهادهای وابسته به آن هرگز شبیه به یک قدرت مستقل نبود و در عمل سهمی مجزا از قدرت سیاسی، به نهاد دین و روحانیت زرتشت تعلق نداشت و تمام نهادهای موجود در جامعه، تابع و جزئی از قدرت سیاسی قلمداد می‌شدند؛ بنابراین، نهاد دین نه تنها مانعی برای قدرت سیاسی محسوب نمی‌شد، بلکه حربه‌ای در ید سیاست و تسهیل‌گر مسیر قدرت بود؛ اما در ادامه ورود اسلام به ایران تغییر چشم‌گیری در موازنه قدرت میان نهاد دین و سیاست ایجاد نمود. شاید در ابتدا به نظر برسد اعطای جایگاه به نهاد دین عامل تزلزل نهاد قدرت در دولتی مطلقه و اقتدارگرا مانند صفویه خواهد بود و همین امر چنین پرسشی را به ذهن متبادر می‌سازد که انگیزه اصلی پادشاهان صفوی از قدرت بخشیدن به نهاد دین و علما چه بود؟ نکته حائز اهمیت آنکه فارغ از کشف انگیزه پادشاهان صفوی از اعطای قدرت به نهاد دین، به نظر می‌رسد این وضعیت منجر به آن نشد که دولت صفوی در چارچوب یک حکومت دینی قرار بگیرد و از صف اقتدارگرایان خارج شود.

با اعلام رسمیت مذهب تشیع در ایران، فصل جدیدی از روابط متقابل میان دولت و دین آغاز شد. در این جریان، دولت صفوی درصدد تشکیل یک حکومت مرکزی و مقتدر بود تا در مقابل امپراتوری عثمانی، خود را به عنوان یکی از امپراتوری‌های مهم جهان معرفی نموده و

قدرت رقیب این امپراتوری محسوب شود. از سوی دیگر، علمای شیعه نیز در این ارتباط متقابل سعی در بهره‌برداری از نهایت فرصت‌ها، جهت بسط و گسترش تشیع را داشتند. این بهترین فرصت بود تا پیروان و روحانیون شیعه برای جبران خفقان حاکم بر تشیع، ناشی از حاکمیت دولت‌های پیرو اهل سنت، پایان دهند.

چنانکه اشاره شد، هرچند وجود علاقه‌های دینی در جامعه ایرانی مختص جریان ورود اسلام به ایران نبود و سابقه‌ای قدیمی‌تر داشت؛ اما ورود اسلام به ایران آغازگر جریانی جدید بود. این جریان ناشی از نگاه متفاوت اسلام به مقوله حکمرانی و سیاست بود. اسلام نخستین دین الهی بود که در درون خود به حکومت و قدرت سیاسی نیز پرداخته بود؛ اما در ادامه استقرار دولت صفوی در ایران تحولی بسیار خاص به همراه داشت. برای نخستین بار دین حائز نقش رسمی شد و در کنار قدرت سیاسی ایستاد. این مبدأ مسیر تاریخ و نظریه دولت را در ایران به کلی دگرگون کرده و منشأ تحولات بسیاری در آینده شد. در این پژوهش درصدد بررسی تأثیر اعلام رسمیت مذهب برای نخستین بار بر نظریه دولت مستقر در ایران هستیم. هرچند تاکنون آثار ارزشمند علمی و پژوهشی متعددی پیرامون تاریخ صفویه و رسمیت مذهب در آن به چاپ رسیده است؛ اما در اثر حاضر برآنیم در چارچوب حقوق عمومی و نظریه دولت مبدأ رسمیت مذهب در ایران را مورد بررسی قرار دهیم.

۱. ادغام رسمی دین و سیاست به سبک صفوی

ادغام دین و سیاست و ارائه الگوی دولتی که دارای دین رسمی است؛ از سوی دولت صفوی و مؤسسان آن با ابداعات مختص به خود استقرار یافت. الگویی که دولت صفوی از آن پیروی می‌کرد تفاوت جدی با تمام الگوهای موجود حتی در میان مسلمانان داشت. به همین دلیل است که انگیزه شاهان صفوی از اعطای رسمیت به مذهب تشیع در ایران محل پرسش اساسی است. در ادامه با توصیف روش ادغام دین و دولت در ایران برای نخستین بار به بررسی علل و عوامل و انگیزه‌های احتمالی شاهان صفوی از اعطای رسمیت به نهاد قدرتمند دین در سایه دولت، خواهیم پرداخت.

۲. تبلور شأن الهی در شخص پادشاه

شاه اسماعیل، مؤسس سلسله صفویه به طریقت و مسلک خاص خود در شیعه‌گری و رسمیت

بخشیدن به این مذهب در ایران شهرت دارد. در باب اعتقادات او، برخی پدرش شیخ حیدر را شیعه می‌دانند و بر همین اساس اسماعیل را پیرو مذهب پدر دانسته‌اند. از سوی دیگر؛ اسماعیل خود را از نوادگان امام موسی کاظم (علیه‌السلام) معرفی کرده بود و خود را محب اهل بیت علی‌الخصوص امام علی (علیه‌السلام) نشان می‌داد. البته برخی از مورخان معتقدند که شیخ صفی‌الدین که نیای بزرگ خاندان صفوی بود، سنی مذهب بوده و مسئله شیعه بودن وی و نسبت به امام موسی کاظم (علیه‌السلام) روایتی ساختگی است که در عصر شاه اسماعیل صفوی به‌عنوان بخشی از فراخوانی سلطانی ساخته شده است.

جایگاه الهی خودساخته شاه اسماعیل برای خویش که در ادامه آثار آن در قدرت و جایگاه دودمان صفوی و بعدها در سایر پادشاهان ایرانی مشهود است، از منظر سیاحان غربی نیز مورد توجه قرار گرفته است. به‌طور مثال دیوید مورگان، شاه اسماعیل را دارای نوعی ربوبیت نزد صوفیان معرفی می‌کند. کمپفر می‌نویسد: القاب و عناوینی که تقریباً جنبه خدایی دارد، حاکی از عظمت مقام شاه است. یکی از برجسته‌ترین القاب، ولی نعمت است و این خود به معنی نماینده تام‌الاختیار خدا و پیغمبر در تقسیم مال و دنیا میان مردم است. (کمپفر، ۱۳۶۰، ص ۱۶) اعتقاد به الهی بودن و ضل الهی پادشاهان صفوی آن‌چنان در اذهان مردم ایران جای گرفت که فرمان‌برداری از آنان امری واجب و سرپیچی از ایشان گناه محسوب می‌شد. (رنجبر، ۱۳۸۹، ص ۶۹) این وضعیت به حدی پیش رفت که زمان ورود شاه اسماعیل به اردوی تابستانی، استقبال قبیله ترکمان از شاه دست‌کمی از استقبال انصار از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نداشت. (رویمر، ۱۳۸۵، ص ۲۸) البته برخی، منتقد ادعای الوهیت شاه اسماعیل صفوی هستند. این برداشت نادرست را ناشی از اظهارات و خاطرات جهانگردان اروپایی که به ایران سفر داشته‌اند؛ اما به حد کافی با روحیات جامعه ایران و شأن پادشاه در ایران آشنا نبودند، برشمردند. دلیل طرح چنین ادعایی نیز مسائلی از قبیل رفتار افراطی هواداران شاه اسماعیل، گزارش‌های دشمنان شاه اسماعیل، آگاهی ناقص پژوهشگران غربی از فرهنگ و مذهب ایرانیان و برخی اعتقادات و اظهارات افراطی شاه اسماعیل دانسته‌اند. (نجفی نژاد و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۲۸۳-۲۶۳)

به نظر می‌رسد هدف شاه اسماعیل از ترسیم چهره‌ای الهی برای خود، بسیج و تهییج نیروهای نظامی با اهداف و اغراض نظامی جهت دست‌یابی به قلمرو ازدست‌رفته ایران بود. در همین زمینه مکاشفات و رؤیاهای زیادی با محوریت لزوم به قدرت رسیدن، مأموریت برای رسمیت بخشی به تشیع، آگاهی از سوءقصد و اطلاع از زمان مرگ خویش به شاه اسماعیل

منسوب است. (احمدی، ۱۳۸۸، ص ۶۲) در خصوص علت توجه شاه اسماعیل به رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران و انگیزه او از این اقدام اظهار نظرات مختلفی صورت گرفته است. برخی معتقدند این قضیه ناشی از ایمان درونی وی بوده و شاه اسماعیل خود را مأمور به اشاعه تشیع می‌دانسته که از جانب خدای عالم و ائمه معصوم (علیهم السلام) موظف به اجرای این فرمان است. (استرآبادی، ۱۳۶۴، ص ۳۳)

از سوی دیگر برخی با بیان اینکه مریدان قزلباش اسماعیل با اعتقاد به کرامات او، بدون جوشن به آوردگاه می‌رفتند و بر این باور بودند که کرامات مرادشان همچون سپری از آنان محافظت می‌کند، معتقدند اسماعیل با به دست آوردن عنوان مرشد کامل طریقت صفوی، برای کسب سیادت و حاکمیت دنیوی، خواهان بیش از این بود. (دریایی، ۱۴۰۰، ص ۳۹۵) به عبارتی شاه اسماعیل خود، شیفته جایگاه خویش در میان مریدانش شده بود و علاقه وی به بازپس‌گیری قلمرو ایران‌زمین، زمینه را برای ظهور ادعاهای مذهبی از جانب او فراهم آورده بود. شاه اسماعیل با ادعای اینکه منجی مسلمین است، اقدام به درهم آمیختن عدل الهی و سلطنت دنیوی نمود و وظایف یک شاه - منجی را برای خود ترسیم و اجرا کرد. شاه در مقام یک فرمانروای دادگستر الهی، غنائم جنگی را با مریدان قزلباش خود تقسیم می‌کرد و سرزمین‌های متصرفه را به تیول‌هایی تقسیم می‌کرد که هوادارانش در مقام فرمانداران و مربیان شاهزادگان صفوی، آن‌ها را اداره می‌کردند. دیپلمات ویزی و شاهد عینی، فرانچسکو سانوتو، می‌نویسد عطایای سخاوتمندانه شاه اسماعیل برای اتباعش، مؤید تصویر او به عنوان «خدای روی زمین» بود. در نهایت و علی‌رغم وجود دیدگاه‌های متفاوت، آنچه به عنوان تاریخ رسمی به قدرت رسیدن صفویه بیان شده، هرگز شاه اسماعیل را در نقش فرا انسانی و یا موعود آخرالزمان معرفی نکرده و او را صرفاً طلایه‌دار ظهور امام زمان عَجَلُ اللّٰهُ تَعَالٰی فَرَجُهُ الشَّرِیف دانسته‌اند که با استقرار حکومت حق و عدل یا همان شیعه اثنی‌عشری، راه را برای ظهور امام غایب هموار خواهد کرد. (دریایی، ۱۴۰۰، ص ۳۹۶-۳۹۷)

اگرچه در تاریخ ایران، پیش‌ازاین شاهد وجود جایگاه خاص و عنصر وجودی قرّه‌ایزدی برای شاهان ایرانی بودیم، اما تصویر چنین جایگاهی الهی برای شخص شاه با بهره‌گیری از اندیشه‌های شیعه دوازده امامی، بدعتی جدید در تاریخ ایران‌زمین بود که خاندان صفوی، به‌ویژه شاه اسماعیل اول پایه‌گذار آن است.

این وضعیت در نقش دین و به طبع آن جایگاه علمای دین، علی‌الخصوص علمای شیعه که

با روی کار آمدن صفویه جایگاهی ویژه یافتند، در عرصه حکومت و سیاست و تعیین نوع ارتباط و شکل تازه‌ای از پیوند میان دین و حکومت، اثر ویژه‌ای برجای گذاشت. اثری که بعدها در عصر قاجار با روی کار آمدن پادشاهانی نه‌چندان قدرتمند، عرصه را برای حضور چشمگیر و قدرتمندتر شدن و در ادامه سهم خواهی برخی علما در عرصه سیاست فراهم آورد.

البته باید توجه داشت که اعمال و اقدامات پادشاهان صفوی و طرفدارانشان ارتباطی با اصول و مبانی تشیع نداشته و غالباً ناشی از اندیشه‌های افراطی و غالیانه، ادعای انتساب به ائمه، محبت غلوآمیز به ائمه و کینه‌توزی علیه سنیان بوده است. بر همین مبنا است که برخی معتقدند، لازمه اعطای رسمیت به تشیع و پذیرش آن از سوی مردم، توجه ویژه به علمای شیعه و آثار ایشان بوده است. (زرین‌کوب، ۱۳۷۸، ص ۸۴) این توجه با هدف گسترش تشیع فقاهتی و اصول و مبانی آن بود. شاه اسماعیل و سایر پادشاهان صفوی به‌خوبی می‌دانستند، غبار سنگین ادعاها و اقدامات ایشان به جهت عدم برخورداری از پشتوانه مستحکم به‌زودی فرو خواهد نشست. به همین دلیل، برای حفظ قدرت و استحکام مبانی حکومت مرکزی خود و همچنین ماندگاری تشیع میان ایرانیان، لازمه تحکیم مبانی مذهب رسمی را امری جدی و ضروری تلقی نمودند. دعوت از علما و تشویق ایشان به گردآوری کتب و رسائل شیعه اقدامی در همین راستا بود. در ادامه، سایر پادشاهان صفوی نیز ادامه‌دهنده راه شاه اسماعیل بودند و با مرگ وی نه‌تنها گسترش تشیع رو به افول نرفت، بلکه پادشاهان که از تحکیم قدرت خویش و دودمان صفوی آسوده‌خاطر بودند، اهتمام بیشتری برای اعتلای جایگاه مذهب شیعه و ترویج آن به کار بستند. در این ایام که بیشتر سلطنت شاه سلطان حسین را شامل می‌شود، علما نیز از تدوین اصول و مبانی تشیع دست کشیده و وارد مرحله‌ای جدید از گسترش مذهب رسمی کشور شدند. در این مرحله علما سعی بر آن داشتند که جنبه‌های افراطی وارده به مذهب تشیع، در عهد شاه اسماعیل را کاسته و تمرکز خود را بر شرح و بسط تشیع قرار دهند.

با همه این احوال، شاه اسماعیل به‌خوبی آگاه بود که برای رسمیت بخشیدن به مذهب شیعه در جغرافیایی که اکثریت در آن سنی مذهب هستند، طریق دشواری در پیش رو دارد. بر همین اساس سیاست‌های خود را در چند بخش تبلیغ، اجبار و فشار، تشویق و تنبیه پی‌ریزی کرد. از آنجاکه می‌دانست با مقاومت سرسختانه اهل سنت مواجه خواهد شد، قدم‌های آغازین را با قاطعیت و تعصب برداشت. در این ایام خطبای مساجد، به لعن خلفای اموی و خطبه‌خوانی در رثای تشیع می‌پرداختند.

لعن خلفا در کوچه و بازار با صدای بلند انجام می‌شد و شتوندگان موظف بودند همراهی کنند. منابع تاریخی از بی‌رحمی بی‌مانندی از سوی شاه اسماعیل علیه سنیان مخالف، یاد می‌کنند. به عنوان مثال یکی از فرامین شاه، قتل عام کسانی بود که به روش سنی‌ها نماز می‌خواندند و یا در آتش افکندن افرادی که در گذشته شیعیان را مورد آزار قرار می‌دادند. (خواندمیر، ۱۳۸۰، ص ۶۶) یکی دیگر از ابزارها که بر پایه تشویق بنا شده بود، بخشش‌های مالیاتی برای پیروان مذهب اهل تسنن بود که بر تشیع گردن می‌نهادند. (جعفریان، ۱۳۷۷، ص ۲۴) در این وضعیت مردم عادی اغلب یا مقاومت نموده و کشته شدند و یا به پذیرش تشیع، خواه حقیقی و یا ظاهری روی آوردند؛ اما علمای اهل سنت در شرایطی که برخی کشته شدند، عده‌ای با پذیرش تشیع جان خویش را نجات دادند و گروهی نیز به رقبای سنی مذهب دولت صفوی یعنی ازبکان یا عثمانی پناه بردند. (لویس و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۵۲۷)

۳. پیوندهای دینی صفویه

تغییر جدی و تحول اساسی در اندیشه دینی جامعه ایرانی نخستین بار، با ورود اسلام به ایران و تغییر آئین زرتشت، توأمان با پذیرش اسلام روی داد. در ادامه روی کار آمدن صفویه برای دومین بار، شاکله دینی جامعه ایران را به کلی دگرگون کرد؛ اما در خصوص چگونگی رخ داد این تحول و علل و عوامل تغییر مذهب اکثریت مردم ایران به تشیع دوازده‌امامی، مستندات تاریخی اندکی موجود است. علاوه بر انحطاط تاریخ‌نگاری که بعد از یورش مغولان پدیدار شد؛ تاریخ‌نویسی از جنبه‌های خردگرایی عصر زرین فرهنگ ایرانی اسلامی خارج شد و به باطنی‌گرایی، اخباری‌گری و دربارنویسی روی آورد. (طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۳۲۹) استنادات تاریخی در آغاز صفویه خالی از نشانه‌هایی است که چگونگی گسترش مذهب تشیع را توضیح دهد؛ بنابراین در نوشته‌های ایرانیان مستندات تاریخی در این زمینه بسیار اندک است. (ساعدی، ۱۴۰۱، ص ۸۸)

در بررسی تاریخ ایران، نقش سه عامل اساسی و مهم نباید مورد غفلت واقع شود، عامل ژئواستراتژیک، شاهنشاهی و دین. (jalili, 1981, p. 35) بر همین اساس به مسئله دین و سیاست در عصر صفویه خواهیم پرداخت. اهمیت مسئله تعامل دین و سیاست در عصر صفویه از آن‌رو است که برای نخستین بار پیوندهای عمیقی میان نهادهای سیاسی - حکومتی و مذهب تشیع توسط حکومت صفویه برقرار شد. ژان شاردن جهانگرد مشهور فرانسوی در توصیف احوال ایرانیان در عصر صفوی می‌نویسد: بیشتر ایرانیان عصر صفوی، خصوصاً عالمان دین، بر این

اعتقاد بودند که پادشاهی بر مردمان حق مطلق و اختصاصی پیامبران و جانشینان بلافصل آنان است. می‌گویند از بدو خلقت و در تمام طول زمان، پروردگار عالمیان به‌وسیله پیامبران بر بندگان مؤمن سلطنت کرده است؛ و خداوند حضرت محمد(صلی‌الله‌علیه‌وآله) را نیز مانند دیگر پیغمبرانش سلطنت دینی و دنیوی کرامت فرموده است. (شاردن، ۱۳۷۲-۱۳۷۵، ص ۷۸۴-۷۸۸)

آغاز سلسله صفویه در اوایل قرن دهم هجری، مقدمه بازیابی هویت ملی و سیاسی برای ایرانیان تلقی می‌شود. بازسازی جدید این هویت بر محور پیوندهای عمیق مذهبی استوار گشت. شاه اسماعیل صفوی با اعلام تشیع اثنی‌عشری به‌عنوان مذهب رسمی کشور، با سه چالش جدی مواجه بود. اول رقبای نیرومند در شرق و غرب ایران، یعنی ازبکان و عثمانیان که هر دو از مذهب تسنن طرفداری می‌کردند؛ و دوم معاندین و مخالفان داخلی و سوم تلاش برای هماهنگی دولت و ملت خود با مذهب رسمیت یافته و موازین شرعی آن. حمایت از اهل تسنن و برخورد سختگیرانه با شیعیان و علمای آنان در ادوار گذشته منجر به عدم انسجام و پراکندگی شیعیان شده بود. این وضعیت منجر به تجمع فقهای شیعه در خارج از ایران و در مناطقی چون جبل عامل، شام، عراق و بحرین شد.

بدین سبب پادشاه صفوی جهت تحقق هدف اصلی خود، مبنی بر سرکوب بحران‌های داخلی و تشکیل حکومت مرکزی، لاجرم از پیوندهای دینی برای بازسازی هویت ملی ایرانیان بهره گرفت. بر همین اساس با رفع محدودیت‌ها و خفکان‌های پیشین، به تقویت و ترغیب روحانیت شیعه جهت تبلیغ مذهب و تدوین رسائل شیعه پرداخت. این اقدام با انگیزه استحکام بنیان‌های مذهبی و ایجاد عاملی موجه و مورد استقبال از سوی مردم برای وحدت داخلی انجام پذیرفت.

اگرچه صفویه اولین حکومت شیعی در ایران نبود و پیش از آن حکومت آل‌بویه، سادات مرعشی و سربداران نمونه‌هایی از حکومت دولت‌های شیعه بر قسمتی محدود از خاک ایران بودند، اما اعطای رسمیت به مذهب تشیع در قالب یک حکومت قدرتمند مرکزی برای نخستین بار در تاریخ ایران زمین و مذهب تشیع، توسط صفویان رقم خورد. علاوه، ایجاد چنین موقعیتی توسط خاندان صفوی برای نخستین بار به تشیع و پیروانش فرصت بروز و ظهور در عالم سیاست و ارائه الگوی نظام سیاسی مبتنی بر اعتقادات شیعه را فراهم آورد؛ بنابراین ارتباط شکل گرفته میان تشیع و صفویه را باید ارتباطی دو وجهی دانست. از یک‌سو با حمایت علمای شیعه از دولت صفوی، منافع متعددی توسط ایشان کسب شد. از جمله: اعطای مشروعیت به

قدرت نوظهور خاندان صفوی، قدرت‌گیری و تشکیل حکومت مرکزی، تعریف ارزش‌های جدید ملی و مذهبی به واسطه رسمیت یافتن تشیع در جامعه ایران و متعاقب آن کسب مقبولیت میان شیعیان که تا آن هنگام مورد ظلم و خفقان بودند، امکان رویارویی با قدرت‌های خارجی از جمله امپراتوری عثمانی و فراهم آوردن زمینه مقابله با قدرت‌های داخلی، به‌عنوان بزرگ‌ترین مانع تحقق یکپارچگی سیاسی.

از سوی دیگر، فرصتی مغتنم و تاریخی به علمای بزرگ شیعه دست داده بود که هم به خفقان و سرکوب چندین هزارساله شیعه پایان دهند و هم بستر مساعدی جهت رشد و بالندگی تشیع و قدرت‌گیری آن محسوب می‌شد؛ بنابراین تعبیر مرحوم فیروزی از این ارتباط دوجانبه، تعبیری مناسب برای فهم این تعامل نوظهور است. وی معتقد است؛ تشیع مهم‌ترین ضلع، از ارکان قدرت در دولت صفوی است. هرچند این گزاره درست است که صفویه خود معلول تشیع در ایران است و نه علت آن، ولی نسبت این دو به نسبت دانه و درخت می‌ماند. بذر تشیع که پیشاپیش در ایران پراکنده بود، سلطنت صفوی را ثمر داد و درخت صفویه گسترش تشیع فقهاتی و لوازم تاریخی/ اجتماعی آن را. (فیروزی، ۱۳۹۵، ص ۴۱۱)

البته برخی معتقدند این رویکرد که پادشاهان صفوی از تشیع و علمای آن، به‌عنوان حربه‌ای در ید قدرت بهره گرفته و در راستای منافع و مطامع خویش از آن استفاده کردند، موضعی دقیق و مبتنی بر حقیقت نیست. ایشان معتقدند با نگاه اولیه به نظر می‌رسد که علمای شیعه نقش توجیه‌گر را برای پادشاهان صفوی ایفا می‌کردند (حسنی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۱-۱۵۲)؛ اما با تعمیق بیشتر درمی‌یابیم، علمای شیعه با سیاست‌گذاری در دربار صفوی، عامل گسترش تشیع در ایران بودند. (الوردی، ۱۳۳۷، ص ۸۵) در واقع به نظر می‌رسد با توجه به پیشینه ظلم حاکمان و خفقان حاکم بر شیعیان در طول تاریخ، فرصت همکاری با حکومت صفویه در ازای بسط و گسترش مذهب تشیع، فرصتی مغتنم برای پاسداری از اسلام محمدی و علوی برای علمای شیعه فراهم آورد که بهره‌برداری از آن مستلزم زیرکی فراوان بوده است.

باید توجه داشت که ایام حکومت صفویه لزوماً و سراسر به احترام و همراهی با علمای شیعه سپری نشده است. به‌طور مثال اگرچه شاه‌تهماسب ارادت فوق‌العاده‌ای به علما ابراز می‌داشت، اما فرزند او شاه اسماعیل دوم به جهت پرورش در میان حنفی و سنی مذهب‌بان، گرایش بیشتری به مذهب اهل سنت داشت و در ضدیت کامل با تشیع رفتار می‌کرد. از طرف دیگر رفتار و عادات پدرش در مورد رعایت خرافه‌گونه بعضی از سنت‌های ناپسند منتسب به

تشیع و احترام فوق‌العاده‌اش بر علما که از دیدگاه وی چندان قابل احترام نبودند؛ او را نسبت به مذهب تشیع و روحانیان به شدت بدبین نموده بود. (فلسفی، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۷-۸) بنابر دلایل فوق شاه اسماعیل دوم پس از تکیه بر اریکه قدرت، ابتدا علمای نظر کرده زمان شاه تهماسب را از دربار خویش دور کرد و در این مورد گفت: «علمای اثنی‌عشری به شیادی و سالوسی پدرم را فریفتند، اما من فریب این اقوام نخواهم خورد... او دستور داد تا کتب سید علی خطیب استرآبادی را در حجره نهاده و در آن را مقفل ساختند». (صفا، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۹۴)

وی همواره در محافل خصوصی منتقد لعن خلفا و اختلافات شیعه و سنی بود. او هرچند که اعتقادات ضد شیعه خود را ظاهر نمی‌ساخت، معهذا از هر فرصتی جهت انتقاد از مذهب فوق سود می‌جست. همچنین تعدادی از روحانیان اهل سنت را به‌عنوان مشاوران خود برگزید. سپس فرمان ممنوعیت سب و لعن خلفا را صادر کرد و پاداشی را به افرادی که هرگز تن به لعن نداده بودند، اختصاص داد. همچنین دستور داد دیوار نوشته‌های مساجد و مدارس در مدح و لعن محو شود. (فلسفی، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۱۴۲)

یکی از محققین دوره صفویه، درباره سیاست مذهبی شاه اسماعیل دوم می‌نویسد: خشکه مقدسانی که در دوران تهماسب مقرب گردیده بودند، در عهد شهریارِ اسماعیل از درگاه رانده شدند. هرکس که از راه لعن خلفای سه‌گانه مستمری می‌گرفت، در دوران پادشاهی اسماعیل پی‌کار دیگری گرفت، چه به گفته پادشاه جدید، وی را با طبقه تیرائی که لعن را سرمایه معاش ساخته بودند، صفائی نبود. سرانجام گفتار و کردار وی موجب سوءظن و خشم سرخ کلاهان گردید و آنان طی یک جلسه محرمانه تصمیم گرفتند که به خدمت شاه روند و با وی آشکارا در باب عقاید ضد تشیع وی سخن گویند و حقیقت امر را از خود او جویا شوند. (رائین، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۲۹۳) البته عمر سلطنت شاه اسماعیل دوم بیشتر از یک سال و نیم طول نکشید و همین امر باعث شد، دشمنی که با تشیع آغاز کرده بود ناکام بماند. به همین دلیل است که قاطبه‌ی تاریخ صفویه بستر رشد و گسترش تشیع بوده و مواردی مانند دوره حکومت شاه اسماعیل دوم، چندان به درازا نکشیده است.

در ادامه و در ایام سلطنت سلطان محمد خدابنده، علما و مذهب تشیع در دوران رکود به سر می‌بردند. شاید دلیل این اتفاق ضربه‌ای بود که اسماعیل دوم در ایام سلطنت خویش، مقارن با اوج‌گیری مذهب تشیع بر پیکره آن وارد کرد؛ و اما شاه‌عباس اول، پادشاهی که در سامان بخشی به اوضاع آشفته ایران در زمان قدرت گرفتن خویش، شهرت دارد. از سوی دیگر حکومت ۴۲

ساله وی، فرصتی برای تحقق ثبات سیاسی در ایران و طول عمر سلسله صفویه بود. شاه‌عباس احترام فوق‌العاده‌ای برای علما قائل بود. اگر بتوان رسمیت یافتن مذهب تشیع در ابتدای تأسیس صفویه را کاشتن بذر تشیع در زمین جامعه ایران دانست؛ ایام سلطنت شاه تهماسب، رشد و نمو این بذر بود و با روی کار آمدن شاه‌عباس زمان بهره‌برداری از آن رسیده بود.

شاه‌عباس برخلاف رویکرد سختگیرانه که نسبت به گناهکاران عادی مملکت داشت، نسبت به روحانیت شیعه گذشت فوق‌العاده از خود به خرج داد. در این خصوص روایتی نقل شده که ملاعبدالله شوشتری به علتی مورد غضب شاه قرار گرفته و به مشهد پناهنده شده بود، زمانی که شاه به مشهد مشرف شد، با تعظیم و احترام وی را به اصفهان آورد. پس از این ملاعبدالله صاحب نفوذ شد و شاه را ترغیب نمود تا املاک شخصی خود را وقف ائمه اطهار کند. (راوندی، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۴۸۴) پس از پایان سلطنت شاه‌عباس، نوبت به پادشاهان ضعیف و سست عنصر صفوی که پرورش یافته حرمسرا بودند، رسید. این ایام به جهت ضعف پادشاه و بی‌مبالاتی ایشان و همچنین عدم پابندی به شعائر مذهبی، از جمله شهرت به می‌خوارگی؛ تماماً فرصتی برای قدرت گرفتن علما و پرورش طلاب جدید بود. چراکه علی‌رغم توصیف اوضاع وخیم پادشاهان در اواخر سلطنت صفوی، اما مانند اسماعیل دوم خصومت و یا دشمنی با تشیع و علما نداشتند. از سوی دیگر اما به جهت نابسامانی اوضاع، ناشی از عدم حضور یک پادشاه قدرتمند در دربار، فرصت بروز و ظهور تازه‌ای برای علما به دست آمد.

قرن هجدهم در ایران با سلطنت شاه سلطان حسین صفوی آغاز می‌شود. دوران سلطنت این شاه صفوی، دوران اوج قدرت علمای شیعه تا آن زمان محسوب می‌شود. خصائص اخلاقی و روحیات و شخصیت شاه سلطان حسین از جمله مهم‌ترین عوامل قدرت گرفتن روحانیت در سلطنت بیست‌ون‌ساله این پادشاه است.

از جمله خصائصی که سلطان حسین بدان شهره بوده می‌توان از پرورش یافته حرمسرا، بی‌کفایت و ناتوان در امور مملکت‌داری، وحشت از جنگ و خونریزی، شراب‌خواری، هرزگی، زن‌بارگی و... نام برد. در خصوص دو فقره اخیر که آن‌چنان شهرت داشت که گفته شده، حرمسرای وی بزرگ‌ترین حرمسرا تا آن زمان بوده است. بیست‌وشش سال تربیت و پرورش در حرمسرا، شاه را موجودی خوش‌گذران، تبیل، ترسو، فاسد و خرافاتی بار آورده بود. در امور مربوط به دین جبرگرای محض بود و مقابله با پیش‌آمدهای روزانه را خارج از توانایی خویش می‌دانست و معتقد بود آنچه اتفاق می‌افتد، پدیده آمده از سوی آسمان‌ها است و پیشگیری از آن خارج از توان بشریت است. در

شب دوازدهم ژانویه سال ۱۷۰۶ طی یک مهمانی باشکوه در کاخ چهل ستون، یکی از ستون‌های چوبی کاخ آتش گرفت و منجر به سرایت حریق شد؛ اما شاه مانع اطفای حریق شد و گفت: اگر اراده خداوند بر سوختن این کاخ است، با آن مخالفتی نخواهم کرد. (لاکهارت، ۱۳۸۰، ص ۱۵۸) با توصیفات ارائه شده از شخصیت شاه سلطان حسین مشخص می شود که چرا در این دوران قدرت روحانیت به اوج خود رسید و زمام امور دولت به دست روحانیون شیعه افتاد. میزان وابستگی این پادشاه به علمای شیعه به اندازه ای بود که وی سنت دویست ساله گذشته مبنی بر اینکه در زمان تاج گذاری سلطان صفوی، رئیس صوفیان یا خلیفه الخلفا شمشیر پادشاهی را بر کمر وی می بست، زیر پا نهاده از ملاباشی دربار (محمدباقر مجلسی) انجام این مراسم را درخواست کرد و بدین وسیله مشارکت و مشاورت علمای شیعه در امور مملکتی را رسمیت بخشید. از آن تاریخ به بعد، وی دست روحانیت شیعه را جهت مداخله در امور سیاسی و اجتماعی کشور باز گذاشت. (کشاورزی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۰) روحانیان دربار در تمام امور مملکتی اظهار نظر می کردند به طوریکه شاه قبل از صدور هر فرمانی از مجتهدین سؤال می کرد که آیا حکم او از نظر فقه و شریعت اسلامی صحیح است یا نه؟ و مجتهدین فتوای مختصری صادر می کردند که فرمان شاه بدان مبتنی می شد. (پیگولوسکایا و همکاران، ۱۳۶۳، ص ۵۴۹)

۴. پایگاه قدرت علما در عهد صفوی

پایگاه قدرت علما در دوره صفویه یکی از جنبه های مهم تاریخ ایران است که تأثیرات عمیقی بر ساختار اجتماعی، سیاسی و مذهبی کشور داشت. در این دوره، به ویژه از زمان شاه اسماعیل اول تا پایان حکومت صفویان، علما و روحانیون نقش کلیدی در شکل دهی به هویت ملی و مذهبی ایرانیان ایفا کردند. صفویان با اعلام مذهب تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور، زمینه را برای تقویت موقعیت علما فراهم کردند. این اقدام نه تنها باعث وحدت مذهبی در ایران شد، بلکه به علما این امکان را داد که به عنوان نمایندگان دین و مذهب در جامعه عمل کنند. علما در دوره صفویه به عنوان مشاوران سیاسی شاهان عمل می کردند و بسیاری از تصمیمات مهم سیاسی تحت تأثیر نظرات آن ها قرار می گرفت. برخی از علمای بزرگ مانند ملاصدرا و علامه مجلسی نه تنها در مسائل دینی بلکه در امور حکومتی نیز نفوذ داشتند.

متعاقب تشکیل حکومت صفویه و اعلام رسمیت تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور، فقط شمار اندکی از روحانیان شیعه در منطقه شیعه نشین داخل ایران زندگی می کردند. از سوی دیگر

نیاز فراوان به وجود علما و فقهای بلندپایه و صاحب نظر در سطح مملکت احساس می شد. چراکه دسترسی به فقه شیعه برای پایه گذاری این سلسله لازم و ضروری بود. از زمان شاه اسماعیل و شاه طهماسب اول، ابتدا از وجود معدود علمایی که در داخل ایران می زیستند، برای ترجمه و تدریس و غیره استفاده می شد. در این ایام، در سرزمین های اسلامی خارج از ایران از جمله بحرین، جبل عامل، نجف، سوریه و کربلا مراکز معتبری وجود داشت که در آنجا انتشار و توسعه دانش های مذهبی شیعیان دوازده امامی به عمل می آمد و روشن است که علمای سرشناس و معتبری در این مؤسسات به تحقیق و تدریس مشغول بودند. لذا پادشاهان اخیر به تشویق آن ها پرداخته، به هر وسیله ای متشبث شدند تا امنیت و آسایش و موقعیت اقتصادی و اجتماعی آنان را به بهترین وجه فراهم سازند. در ادامه نیز از زمانی که ترکان عثمانی سوریه را به قلمرو خود ضمیمه کردند، بر سرعت مهاجرت علمای شیعه به ایران افزوده شد. (کشاورزی، ۱۳۷۹، ص ۶۷-۶۸)

از جمله مبانی قدرت گیری علما در عصر صفوی، وقف و امورات اوقاف است. وقف ها یکی از منابع مالی مهم برای تأمین هزینه های حوزه های علمیه بودند. بسیاری از زمین ها و املاک توسط افراد خیر وقف می شدند تا درآمد آن ها صرف امور دینی و آموزشی شود. علما همچنین نقش مهمی در مبارزات اجتماعی ایفا کردند، به ویژه در برابر مظالم و مفسد حکومتی. آن ها با استفاده از قدرت کلام خود توانستند مردم را علیه ظلم بسیج کنند. علما با نگارش کتب، تفاسیر و فتاوای مختلف، بر فرهنگ ایرانی تأثیر گذاشتند. آثار علمی آن ها نه تنها بر روی جامعه دینی، بلکه بر روی ادبیات فارسی نیز اثرگذار بود. به طور کلی، پایگاه قدرت علما در دوره صفویه، نشان دهنده تعامل پیچیده بین دین، سیاست و فرهنگ است که تأثیرات آن تا امروز نیز ادامه دارد؛ اما بحث اصلی در این بخش، منابع مالی تأمین کننده علما و قدرت حاصله برای ایشان، ناشی از شکل گیری نهاد وقف بود. وقف یکی از نهادهای مهم اجتماعی و اقتصادی در تاریخ اسلام و به ویژه در دوران صفوی بوده است. این نهاد به معنای اختصاص دادن بخشی از اموال برای امور خیریه، مذهبی و اجتماعی است. در عصر صفوی، وقف نقش بسزایی در تقویت قدرت علما و روحانیون داشت. وقف ها منابع مالی قابل توجهی را برای علما و نهادهای مذهبی فراهم می کردند. این منابع به آن ها امکان می داد تا فعالیت های علمی، آموزشی و فرهنگی خود را گسترش دهند. بسیاری از موقوفات به تأسیس مدارس، مساجد و کتابخانه ها اختصاص می یافتند که به تربیت طلاب و دانشجویان کمک می کردند. این امر

باعث افزایش تعداد علمای مجتهد و فقیه شد. علما با استفاده از موقوفات می توانستند خدمات اجتماعی ارائه دهند، مانند تأمین نیازهای فقرا یا برگزاری مراسم مذهبی. این فعالیت ها موجب افزایش محبوبیت آن ها در میان مردم می شد.

با توجه به نفوذ اقتصادی و اجتماعی که موقوفات برای علما ایجاد می کردند، آن ها توانستند نقش مهمی در سیاست های محلی ایفا کنند و حتی بر تصمیمات حکومتی تأثیر بگذارند. در دوران صفوی که تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور اعلام شد، موقوفات، ابزار مؤثری برای ترویج آموزه های شیعه بودند. علما با استفاده از موقوفات خود می توانستند معارف شیعه را گسترش دهند. وقف ها همچنین به حفظ هویت فرهنگی و مذهبی جامعه کمک کردند؛ زیرا بسیاری از موقوفات شامل آثار هنری، کتاب های خطی و دیگر منابع فرهنگی بودند که ارزش تاریخی داشتند.

وقف نه تنها منبع مالی برای علما بود، بلکه ابزاری برای تقویت موقعیت اجتماعی، سیاسی و مذهبی آن ها نیز محسوب می شد. این نهاد در عصر صفوی باعث شکل گیری یک شبکه گسترده از حمایت های مالی و اجتماعی گردید که قدرت علمای شیعه را افزایش داد و نقش آن ها را در جامعه تقویت کرد. به عبارت دیگر، تأمین منابع مالی برای علما، تکمیل کننده قدرت و نفوذ سیاسی آنان بود که نقش نهاد دین و متولیان آن را در اجتماع و سیاست هر روز پررنگ تر می کرد.^۱

در مجموع تعامل میان دوگانه دین و دولت، علما و پادشاهان در عهد صفویه، دست غالب با دربار و قدرت سیاسی بود؛ و به نوعی این دولت بود که عرصه حضور دین و علما به سیاست را گشوده بود و به نوعی آغازگر این ارتباط از طریق دعوت از علما به ایران، دولت صفویه بود؛ بنابراین اگرچه حمایت دوطرفه هم از جانب علما بر دولت و هم از جانب دولت بر علما جریان داشت؛ اما اقتضای شرایط، برتری قدرت دولت بر قدرت دین بود. در عهد صفویه علما هنوز پایگاه اجتماعی و مردمی قدرتمندی به مانند عصر قاجار برای خود دست و پا نکرده بودند؛ بنابراین وابستگی علما و کسب قدرت از دربار، مشخصه اصلی ارتباط دین و دولت در این مقطع تاریخی است. به بیان دیگر در این ایام به دلایل پیش گفته شاهد تسلط و برتری سیاست بر

۱. جهت مطالعه بیشتر در خصوص نهاد وقف و اهمیت آن در امور مالی عصر صفوی می توان به منابعی مانند مقاله های چاپ شده در مجله میراث مکتوب، کتاب هایی همچون تاریخچه اوقاف اصفهان نوشته عبدالحسین سپنتا، احکام وقف در شریعت اسلام از صادق گلدر و هفت وقف نامه بازخوانی از محمدعلی خسروی و همچنین مجموعه مقالات در باب اوقاف صفوی از نزهت احمدی مراجعه کرد.

دین هستیم. در میان عموم مردم جامعه نیز علمایی که وابستگی بر دربار نداشتند، بیشتر مورد احترام بودند. در روایتی آمده محقق کرکی، رقیب سرسخت و معروف خود یعنی شیخ ابراهیم ابن سلیمان قطینی بحرانی که هدایا و عطایای شاه تهماسب را رد کرده بود مورد سرزنش قرار داده و خطاب به وی گفته: «خلافت سنت امام حسن (علیه السلام) عمل کرده است که جوائز معاویه را می پذیرفت. در حالی که شاه تهماسب بدتر از معاویه نیست.»

در توضیح اینکه تسلط دولت بر دین به چه میزان بوده، لازم است به سلسله مراتب روحانیت و طریق نصب و خلع آنان توجه داشت. کلیه روحانیانی که تشکیلاتی مذهبی کشور را در صفویه اداره می کردند، از جانب شاه نصب و یا خلع می شدند. تا اواخر سده یازدهم هجری ریاست دینی مملکت بر عهده صدرالشریعه بود که از اطراف شاه به این مقام برگزیده می شد.

صدر، عهده دار همه کارها و سازمان های مذهبی بود. شیخ الاسلام نیز به نوبه خود تمام امور مذهبی منطقه مورد مأموریت خود را زیر نظر داشت. منصب قضا نیز از سوی شاه به یکی از روحانیان مورد نظر اعطا می گردید. صاحب آن منصب را قاضی القضاات می نامیدند و او نیز قضاات شهرهای دیگر را تعیین می نمود. بطوریکه ملاحظه می شود، جامعه روحانیت مملکت و فعالیت های شرعی و عرفی آنان، زیر نظر کامل حکومت های آن دوره قرا داشته است. در اواخر سده یازدهم هجری، تغییراتی در سلسله مراتب مناصب روحانیان پدیدار گردید. بدین ترتیب که عالمی تحت عنوان ملاباشی در رأس روحانیت قرار گرفت. (فلسفی، ۱۳۵۳، ص ۳۹۵) لذا اگرچه با ظهور صفویه علمای شیعه جایگاهی رفیع یافتند و مورد احترام و بخشش پادشاهان صفوی قرار گرفتند؛ اما شاه اسماعیل اول همانند هر پادشاه مقتدری، خیال تقسیم قدرت خود را با احدی نداشت. در این دوره مذهب شیعه و علما به دنبال جای گیری در ایران و میان مردمان ایران بودند و فکر دست یابی به قدرت را در سر نداشتند. در ادامه به دنبال برقراری آرامش نسبی در ایران و تحکیم پایه های قدرت دولت و همچنین شکل گیری قدرت مقتدر مرکزی از طریق سرکوب انقلابی گری ها و شورش ها، مرحله تثبیت مذهب تشیع نیز آغاز شد. این توفیق برای تشیع و علمای شیعه مقارن با ایام حکومت شاه تهماسب رقم خورده است. در این دوران مهاجرت علما به ایران نیز به اوج رسید. اعتقادات خرافی، سستی و ناتوانی های شاه تهماسب، دست علما را در دولت باز گذاشت. از سوی دیگر علمای سرشناس این دوران احترام و افری نزد شاه تهماسب داشتند و اختیارات وسیعی از این احترام دریافت می کردند. تمامی این فرصت ها شرایطی را برای علما مهیا کرد که به تربیت گسترده شاگردان خویش

بپردازند. شاگردانی که برخی از آنان علمای سرشناس اعصار بعدی بودند.

شاه تهماسب در ایام سلطنت خود در روی آوردن به علما شیعه طریق افراط در پیش گرفت و به سبک صوفیان نسبت به مشایخ خود، برای آنان قائل به کرامات شد. شاید برای اولین و آخرین بار بود که در تاریخ ایران پادشاهی یک عالم دینی را سزاوارتر از خود به سلطنت بیندارد؛ و این زمانی اتفاق افتاد که محقق کرکی «چون در قزوین به خدمت پادشاه رسید بدو گفت: تو از من به پادشاهی سزاوارتری زیرا تو نایب امامی و من از عاملان تو و در اجرای امرونی تو آماده‌ام.» به طوریکه ملاحظه می‌شود نسبت دادن نیابت امام غایب به علمای اعلم و اتقی از دوران پادشاه اخیر به بعد دوباره مطرح شده است و چنین عناوینی رفته‌رفته آنان را از دیدگاه مردم عوام در یک مرتبه مقدسی جای می‌داد و در تمام دوران صفویه همین لقب آذین اندام آنان می‌گردید.

اگرچه در آن دوران عنوان نایب امام در حکم بخششی بود که از سوی شاهان صفویه به عالمان موردنظر اهدا می‌گردید و هر زمانی که شاه اراده می‌کرد می‌توانست همان روحانی والامقام را از اوج به حضیض بکشاند ولی در سلطنت قاجار، لقب فوق به صورت لباس برانده‌ای در تن آنان جای گرفت و از طرف شیعیان به عنوان نایبان حقیقی امام عصر عَجَلُ اللّٰهُ تعالیٰ قَرَجَهُ الشریف شناخته شدند. این مسئله تاحدی پیش رفت که در دوران پهلوی دوم علمای شیعه به واسطه وجود نیابت، به دست گرفتن زعامت امور مسلمین در عصر غیبت را وظیفه خویش قلمداد نمودند. (کشاوری، ۱۳۷۹، ص ۸۸)

علاوه بر مواردی که به عنوان عوامل قدرت‌گیری و افزایش رو به رشد علمای شیعه بدان پرداخته شد؛ پیدایش و گسترش مکتب اصولی‌گری در بین روحانیون از جمله مهم‌ترین علل کسب قدرت توسط روحانیان شیعه است. به همین جهت و به اقتضای بحث، به شرح مختصری از مکاتب فقه شیعه تحت عنوان اصولیون و اخباریون می‌پردازیم. معتقدین به مکتب اخباری، زعامت و ایفای نقش در امور سیاسی را مختص امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) می‌دانند و در عصر غیبت، کار سیاست را به اهل دنیا واگذار می‌کنند؛ و انتظار برای ظهور و عبادت و البته انتظام امور مذهبی را وظیفه اصلی خود می‌دانند. ولی اصولیون در زمان غیبت امام معصوم حق اقامه حکومت اسلامی را مختص فقها می‌دانند و بر همین پشتوانه هر حکومت دیگری را حکومت جور می‌دانند. این گروه مذهب را از سیاست جدا نمی‌دانند و حوزه صلاحیت عملکرد فقها را هرگز محدود به امورات مذهبی قلمداد نمی‌کنند.

نکته حائز اهمیت آنکه در ایام حکومت صفویه در ایران، علمای حاضر در دربار صفوی اغلب اخباری بودند و تلاش آنان برای کسب قدرت سیاسی و اجتماعی نبود و حتی در محدود مواردی که خود را نایب امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) معرفی می کردند؛ منظور نیابت علمی و تخصصی بوده و هدفی در شأنیت تشکیل حکومت و یا دستیابی به قدرت سیاسی نداشتند.

در عهد صفویه، شیخ احمد اردبیلی اخباری مسلک، به تربیت اصولیون پایان بخشید. چندی بعد ملا محمد امین استرآبادی مسلک اخباری را به نهایت رونق خویش رسانید. تا پایان سلسله صفویه، اخباریون گروه غالب به شمار می رفتند. از علمای معروف اخباری دوره صفویه محقق ثانی یا محقق کرکی، عالم و مجتهد معروف معاصر شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی بود. شاگرد او ملا محمد تقی، پدر ملا محمد باقر مجلسی معروف نیز، مسلک اخباری داشت.

یکی دیگر از عالمان معتبر و مشهور اخباری این دوره ملا محسن فیض کاشانی است؛ که در بسیاری از رشته های علوم معقول و منقول سرآمد اقران بود و محمدباقر مجلسی که سمت ملاباشی در دوران شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی را بر عهده داشت، یکی دیگر از روحانیون معروف اخباری مسلک به شمار می رود (کشاوری، ۱۳۷۹، ص ۷۲)؛ اما تلاش برای کسب قدرت سیاسی در میان برخی علمای شیعه، مصادف با ایام انقراض صفویه و روی کار آمدن قاجار و به عبارت دقیق تر غلبه اصولیون بر اخباریون اتفاق افتاد. پیدایش عالم بلندآوازه، آقا محمدباقر بهبهانی در دوران پس از صفویه و در خارج از ایران، به سیطره اخباریون خاتمه داد. از زمان وی به بعد اکثریت قاطع علمای شیعه، مسلک اصولی را پذیرفتند و پس از بازگشت دوباره به ایران در زمان فتحعلی شاه قاجار، با دیدگاه تازه ای در راه در دست گرفتن عنان اختیار مسلمانان به تلاش پرداختند. از این زمان به بعد در میان روحانیان تشیع، خردگرایی بر سنت گرایی پیروز شد. بدین معنی که آنان اطاعت محض و بدون چون و چرا از احادیث و اخبار را کنار گذاشته، در امور دین، از عقل و منطق خویشتن نیز یاری جستند. چنین روشی به آنان فرصت داد تا مسئولیت بیشتری در ارتباط دین و جامعه و حکومت احساس نمایند.

روحانی اصولی، دیگر همانند هم کیش اخباری خویش، در انتظار ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و حکومت جهانی وی، در زوایای فیضیه ها به ریاضت مشغول نگردید، بلکه با اعتقاد بر اینکه دین از سیاست جدا نیست، در امور جامعه مداخله کرد و این خود پیش آمدی بود به وقوع وقایع مهم اجتماعی سال های بعدی که به وسیله این گروه در دوره دودمان های قاجار و پهلوی به ظهور پیوست. (کشاوری، ۱۳۷۹، ص ۷۳)

این توضیح در خصوص تفاوت نقش علمای شیعه در حکومت صفویه و قاجار مقدمه‌ای جهت آغاز بحث در حوزه وقایع رخ داده میان حوزه دین و سیاست است. آنچه در قالب چرخش قدرت علما از تمشیت امورات مذهبی و نقش پشتیبانی از دولت مستقر، به سهیم شدن در قدرت سیاسی علی‌الخصوص در عصر مشروطه و پس از آن، تلاش برای استقرار نظام سیاسی اسلامی توسط ایشان شاهد هستیم، به پیشوانه نظریه مورد حمایت علمای شیعه در هر عصر، اعم از خبری و اصولی است.

نتیجه‌گیری

از این پژوهش نتایج ذیل قابل استنتاج است:

۱. ماهیت جنبش صفویه بیشتر رنگ و بوی صوفی‌گرایانه با خود به همراه داشت؛ اما به جهت بسترهای مساعد، حکومت خود را به تشیع گره زده و از علمای شیعه دعوت به همکاری نمودند. پادشاهان صفوی، طبیعتاً برای بهره‌گیری از جایگاه علما در تشکیل و تثبیت قدرت خود، چاره‌ای جز اعطای امتیاز و اختیار در امور کشوری، فرهنگی، دینی به ایشان نداشتند.
۲. اعطای قدرت از سوی پادشاهان صفوی به علمای شیعه شاید در نگاه اول منطقی نبوده و به ضرر قدرت سیاسی پادشاه باشد اما شاه اسماعیل اهداف و اغراض خاصی را از این طریق دنبال می‌کرد. یکی از اهداف اصلی پادشاهان صفوی، تثبیت مذهب شیعه دوازده‌امامی به‌عنوان مذهب رسمی کشور بود. با توجه به اینکه ایران در آن زمان تحت تأثیر مذهب سنی قرار داشت و بسیاری از مناطق آن تحت سلطه امپراتوری عثمانی بودند، پادشاهان صفوی نیاز داشتند که هویت مذهبی و ملی خود را تقویت کنند. علمای شیعه به‌عنوان نمایندگان مذهبی و فرهنگی می‌توانستند این هدف را محقق سازند. علمای شیعه نه تنها در زمینه‌های مذهبی بلکه در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی نیز نفوذ زیادی داشتند. پادشاهان صفوی با اعطای قدرت به علما، توانستند از حمایت آن‌ها بهره‌مند شوند. این حمایت می‌توانست شامل مشروعیت بخشی به حکومت آن‌ها باشد؛ زیرا علمای دین می‌توانستند با صدور فتواها و اعلام حمایت خود از پادشاه، مشروعیت او را تقویت کنند.
۳. توجه پادشاهان صفویه به علما با هدف گسترش تشیع فقه‌ای و اصول و مبانی آن بود. مؤسس صفویه به‌خوبی می‌دانست، ادعای بدون پشتوانه انتساب به ائمه و یا برخورداری از شأن الهی دوام چندانی نخواهد داشت. به همین دلیل، برای حفظ قدرت

و استحکام مبانی حکومت مرکزی خود و همچنین ماندگاری تشیع میان ایرانیان، لازمه تحکیم مبانی مذهب رسمی را امری جدی و ضروری تلقی نمودند. دعوت از علما و تشویق ایشان به گردآوری کتب و رسائل شیعه اقدامی در همین راستا بود.

۴. روابط شکل گرفته میان علما و دولت در عصر صفوی، ارتباطی متقابل و مبتنی بر نوعی دادوستد میان دو نهاد دین و دولت بود. از یک سو، دولت صفوی با اعلام رسمیت مذهب تشیع فرصت بسط و گسترش و قدرت گیری را در اختیار نهاد دین قرار می دهد؛ از سوی دیگر، نهاد دین با حمایت از دولت نقش مشروعیت بخشی به قدرت نظام سیاسی را ایفا می نمود. البته این تعامل ایجاد شده این فرصت را فراهم کرد که نوعی نظارت بر عملکرد و قدرت نامحدود شخص شاه به وجود آید و حتی اگر پادشاه شخص مقیدی نبود، واکنش علما و اذهان عمومی به عنوان عاملی بازدارنده برای او عمل می کرد.

۵. رسمیت یک دین در ساختار دولت برای نخستین بار، حتی پس از ورود اسلام به ایران، فصل جدیدی از الگوی ارتباطی میان دو نهاد را ایجاد کرد. در این فصل جدید روابط دین و دولت متقابل بوده و برای اولین بار، دولت مستقر وجود نهادی قدرتمند را در کنار خود می پذیرد. هر چند در این مقطع دین و متولیان آن در ساختار سیاسی و اجتماعی ایران، هنوز چندان قدرتمند نبودند و اقتدار دولت بر همه غالب بود.

۶. از جمله مهم ترین شاخص های تعیین کننده نحوه اعمال حاکمیت و نوع نظام سیاسی حاکم، ارتباط ساختار سیاسی با نهاد دولت است. این ارتباط به هر نحوی که باشد، اعم از جدایی، ادغام، تعامل و یا هم پوشانی میان دو نهاد دین و دولت؛ نوع خاصی از ساختار سیاسی را به دنبال دارد. به طور مثال در جامعه ای که دولت به معنای مدرن آن از نهاد مذهب منفک شده و امر دینی به ساحت جامعه مدنی اختصاص یافته است، با دولتی سکولار مواجه هستیم. البته ممکن است جدایی دولت از دین ناشی از ضدیت با دین نیز باشد؛ اما در نقطه مقابل زمانی که ارتباط حاکم میان نهاد دین و دولت از نوع ادغام باشد، متولیان نهاد مذهب و سیاست با یکدیگر هم پوشانی دارند؛ نظام سیاسی حاکم بر ایران پس از انقلاب اسلامی از نوع الگوی ادغام تبعیت می کند؛ اما مقدمه استقرار الگوی ادغام در ایران، الگوی مورد تبعیت صفویه در ارتباط با دین در قالب الگوی تعامل بوده است. رسمیت یافتن تشیع در ایران عصر صفوی، نمونه بارز از الگوی تعامل است و نباید آن را با ادغام یکی پنداشت.

۱. احمدی، نزهت (۱۳۸۸). رویا و سیاست در عصر صفوی. تهران: تاریخ ایران.
۲. پیگولوسکایا، نینا ویکتوروونا و همکاران (۱۳۶۳). تاریخ ایران: از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی (ترجمه کریم کشاورز). تهران: پیام.
۳. جعفریان، رسول (۱۳۷۷). تاریخ ایران اسلامی (ج ۱). تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۴. حسنی، علی اکبر (۱۳۷۸). «نقش علمای شیعه در دربار صفوی». نشریه مجتمع آموزش عالی قم، دوره ۱، شماره ۲، ص ۱۲۱-۱۵۲.
۵. حسینی استرآبادی، سید حسن بن مرتضی (۱۳۶۴). از شیخ صفی تا شاه صفی (گردآوری احسان اشراقی). تهران: انتشارات علمی.
۶. خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰). تاریخ حبیب السیر (ترجمه محمد دبیر سیاقی). تهران: نشر خیام.
۷. دریایی، تورج (۱۴۰۰). تاریخ ایران آکسفورد (ترجمه خشایار بهاری و محمدرضا جعفری). تهران: فرهنگ نو.
۸. راوندی، مرتضی (۱۳۵۷). تاریخ اجتماعی ایران (ج ۳). تهران: امیرکبیر.
۹. راثین، اسماعیل (۱۳۵۷). فراموش خانه و فراماسوئری در ایران (ج ۲). تهران: امیرکبیر.
۱۰. رنجبر، محسن (۱۳۸۹). جریان‌شناسی تاریخی؛ قرائت‌ها و رویکردهای عاشورا از صفویه تا مشروطه. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمه‌الله).
۱۱. رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۵). ایران در عصر جدید (ترجمه آذر آهنچی). تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸). روزگاران. تهران: سخن.
۱۳. ساعدی، غلامحسین (۱۴۰۱). ترس و لرز (مجموعه داستان). تهران: زمان.
۱۴. شاردن، ژان (۱۳۷۲-۱۳۷۵). سفرنامه شاردن (ترجمه اقبال یغمایی). تهران: توس.
۱۵. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۹۲). تاریخ ادبیات در ایران (ج ۱). تهران: فردوس.
۱۶. طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۲). دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران. تهران: نگاه معاصر.
۱۷. فلسفی، نصرالله (۱۳۵۳). زندگانی شاه‌عباس اول (ج ۲). تهران: نشر دانشگاه تهران.

۱۸. فیرحی، داود (۱۳۹۵). نظام سیاسی و دولت در اسلام. تهران: سمت.
۱۹. کشاورزی، بهزاد (۱۳۷۹). تشیع و قدرت در ایران. پاریس: خاوران.
۲۰. کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۰). سفرنامه کمپفر (ترجمه کیکاووس جهانداری). تهران: خوارزمی.
۲۱. لاکهارت، لارنس (۱۳۸۰). انقراض سلسله صفویه (ترجمه اسماعیل دولتشاهی). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی (آموزش انقلاب اسلامی).
۲۲. لوییس، برنارد و دیگران (۱۳۹۰). تاریخ اسلام: پژوهش دانشگاه کمبریج (ترجمه احمد آرام). تهران: امیرکبیر.
۲۳. نجفی نژاد، سعید و جدیدی، ناصر و یوسف جمالی، محمد کریم (۱۳۹۵). «نقدی بر نظریه ادعای الوهیت شاه اسماعیل اول صفوی». پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، دوره ۴۹، شماره ۲، ص ۲۸۳-۲۶۳. <https://doi.org/10.22059/jhic.2018.243491.653817>
۲۴. الوردی، علی (۱۳۳۷). «نقش وعاظ در اسلام» (ترجمه محمدعلی خلیلی). تهران: مجله مانوه.

منابع لاتین

1. Jalili, Mohammad Reza (1981) *Religion et revolution: L'Islam Shi'ite et L'Etat*. Paris: Economica.